



مُحَمَّدٌ وَحَاكِمَانِ أُمَّتٍ



مسن طاهری

aboo_shahid@yahoo.com

اشاره:

«لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ (سورة احزاب ۲۱)» و به راستی پیامبر خدا ﷺ برای شما، الگویی نیکوست. این فراز آسمانی و نورانی راهبرد همیشگی پیروان محمد ﷺ بوده و هست، تا آنان را از گرداب‌های گمراهی برهاند. و عمل بدان بیش از همه قبشرها و تیره‌ها بر توده حاکمان و زمامداران و کارگزاران حکومت‌های کشورهای اسلامی بایسته است، تا هیچ‌گاه دیده از مهتاب رخشان تاریخ، برنگیرند و همیشه و همواره خود را مخاطب گریمه نورانی «قُلْ أَنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ» (آل عمران ۳۱) بدانند. کریم‌های که در مسیر حکومت و حکمرانی و اداره و تدبیر امور جامعه و امت محمد ﷺ، راه را از بیراهه و سره را از ناسره بر زمامداران می‌نمایند. آنچه که هست، راه و مرام محمد ﷺ تا ابد زنده و ماناست و هر آن‌که بر این راه گام نهد، در قلوب می‌نشیند. در پیروی از راه او اگر چه دوست داشتنی‌ترین‌ها در این دنیا، بر حاکم و زمامدار تلخ و ناگوار می‌شود، اما آن‌چنان که حضرتش، از جام شیرین اخلاص نوشید و به مقام حبیب الهی رسید، پیروان راستین ایشان نیز، در صورت عمل به مرام او، عزیز و مقتدر می‌گردند و آبرومند عالم. در زمانه ما نیز راه او پیمودنی است و تجربه حکومتش تکرار شدنی، چه آن‌که خدا فرمود تا بگوید: «من بشری هستم چونان شما، [ولی] بر من وحی می‌شود» (کهف ۱۱۰) از همین رو آنچه که بر همه زمامداران و حاکمان دنیای اسلام زبینه است، تا خود را به آن زینت دهند، اجرای سنت رسول خداست. سنتی که تا قرن‌های قرن، بر تمام عالم سطره داشت و اسلام به آبرو و رفعت نیکوی او، گسترش یافت. آنچه که در پی می‌آید، گوشه‌هایی است از سنت و مرام راستین و نیکوی این مقتدای همیشگی و جاودانه عالم. مرامی که حاکمان پس از او نیز به واسطه عمل به آن، در میان مردم مقبولیت و نفوذ می‌یافتند و حتی ستمگرترین حاکمان نیز شعار «جان‌شینی» او و احیای سنن و آرزوهای نبوی را در شعارهای حکومتی خود، قرار می‌دادند. باشد که حاکمان و کارگزاران امروز، با اخلاص و اخلاق محمدی ﷺ خود را معطر سازند.

مقتدای نیکوی عالم^۱

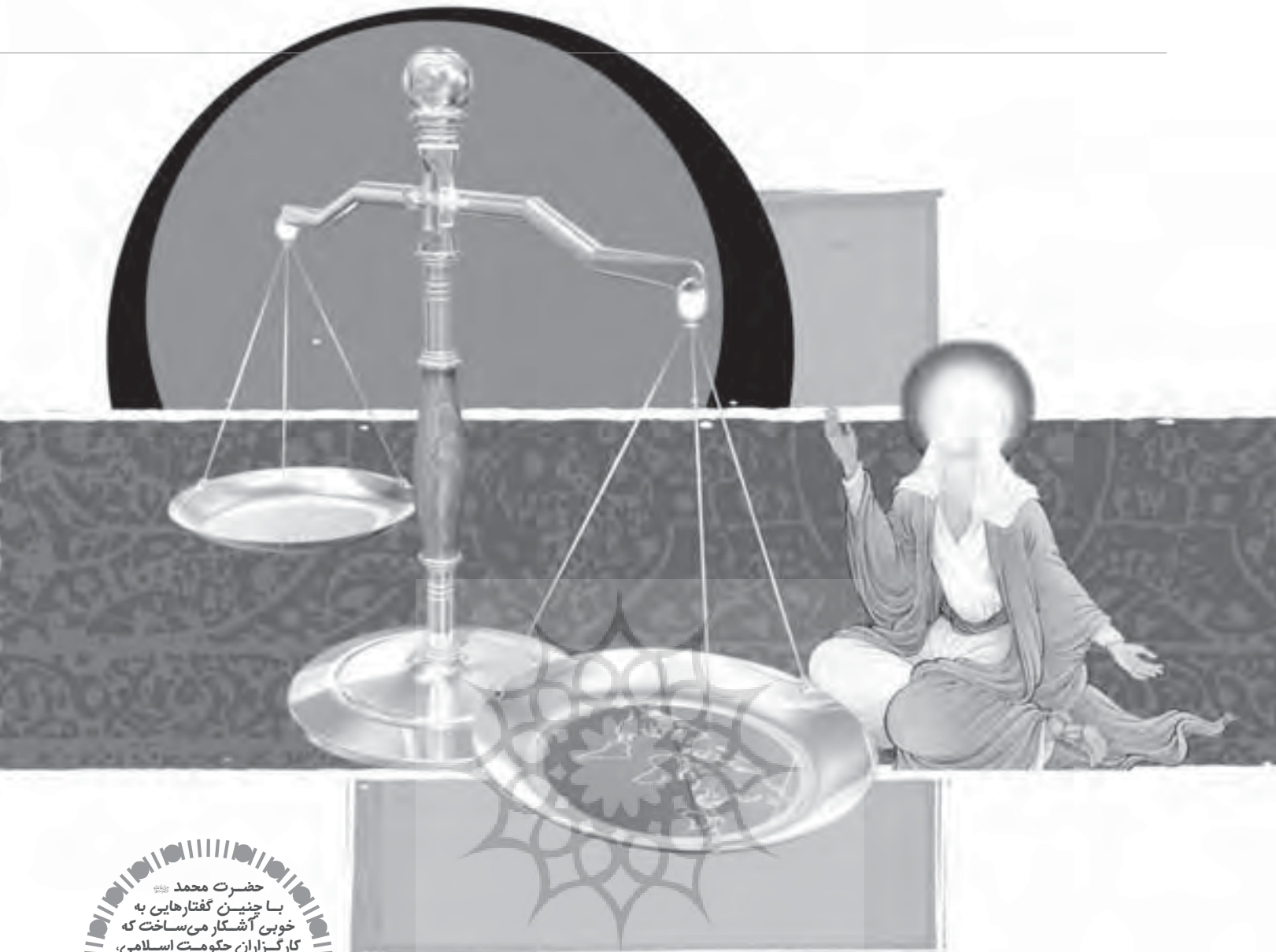
هذا حبیبی، هذا طیبی

هذا ادیبی، هذا دوابی

هذا مرادی، هذا فؤادی

هذا عمادی، هذا لوائی^۲

زمانه هر چه گذشته و تاریخ هر چه را بر دیباچه خود نگاشته، اما تاکنون نتوانسته است این ترنم و زمزمه زیبای امت محمد ﷺ را از زبان‌ها و یادها بیندازد. محمد بن عبد الله ﷺ آخرین پیامبر الهی بشریت، نیکوترین غزل‌وارهای است که بازخوانی‌اش همه عرصه‌ها را رنگ و عطری، الهی و آسمانی می‌دهد. عرفان و اخلاق و علم و سیاست و حکومت و فلسفه و عقاید، همه و همه تاجزئی‌ترین آموزه‌های انسانی از ۱۴۰۰ سال پیش تاکنون، در تحوّل زرف و شکوفا، با گرما و مهر خورشید وجود پیامبر خدا ﷺ، زنده مانده است. زندگی و حیاتی که جز با حرکت آسمانی او در عالم



حضرت محمد ﷺ
با چنین گفتارهایی به
خوبی آشکار می‌ساخت که
کارگزاران حکومت اسلامی،
پیش از آن که به مستحبات و
امور غیر واجب بپردازند، باید
در رفع مشکلات اجتماع
بکوشند

«نهر اسیدن زیردستان از
حاکم»، «رسیدگی به امور آنان»،
«شجاعت داشتن امت در نصیحت
حاکم» و «خاک پاشیدن بر دهان
متملق چاپلوس» نکته‌هایی بودند
که در هر مجلس و محفلی که باران
او بر گردش می‌نشستند، از او
در عمل می‌دیدند.

نمی‌دهد در این نوع حکومت که بر محوریت قلبها و دل‌های شیدا بنا نهاده شده، نه تنها هیچ یک از عناصر پذیرفته شده در دنیای طاغوت و استکبار پذیرفته نیست، بلکه اجرای حکومتی این چنین، با عناصر طاغوتی و کسرها و قیصرهای عالم، سر ناسازگاری دارد. از این روی بود که حضرتش به همه حاکمان پس از خود هشدار می‌فرمود تا به مرام طاغوت و ستمگران اقتدا نکنند چرا که «بزرگ‌ترین آفت دین را زمامداران بد»^۴ دانسته و وعده‌هایی هراسناک به حاکمانی که گره از کار مردم نمی‌گشایند و بر مردم ستم می‌کنند، داده است. آن چنان که فرمود: «زمامدارانی که کاری از کارهای اتمم را به دست گیرند و در کار مردمان چون کارهای شخصی خود، دلسوزی و کوشش نکنند، در روز رستاخیز خداوند، آنان را وارونه بر دوزخ می‌اندازد.»^۵ و فرمود: «صراط برپای زمامدار ستمگر آنچنان می‌لرزد که بندهای او را از یکدیگر جدا می‌کند، آنچنان که میان دو عضو او صد سال راه فاصله باشد و سپس از روی پل صراط بیفتند.»^۶ این هشدارها به حاکمان، در میان سخنان محمد ﷺ تا آنجا ادامه می‌یابد که حتی «ریختن آبروی پیشوای ستمگر»^۷ را بر امت اسلامی به عنوان امر به معروف و نهي از منکر واجب برمی‌شمرد تا اساس اسلام و دین حفظ شود. حاکمان

ادامه نمی‌یافت و اگر او نبود، چه بسا دروازه‌های کرامت و شرافت تا ابد بسته می‌شد. شاید یکی از زیباترین صحنه‌های دوران زندگی ۶۳ ساله پیامبر خدا ﷺ شبوه و مرام حکومتی اوست که در طول تاریخ چندین هزار ساله بشر، هیچ نمونه و نظیری ندارد، حتی در تاریخ انبیای الهی و سابقه حکومتی سلیمان (ع) و داوود (ع). حکومت و حکمرانی از منظر حضرت ختمی مرتبت ﷺ نه در صولت و هیمنه و بیرق و کاخ و تخت و تاج و دستار و تیغ مرصع، بلکه در حقیقت عدل و قسط و مهر و عشق خلاصه می‌شود. حکومتی که در آن «گدایی به شاهي، مقابل نشیند» و پابرهنگان و زجرکشیدگان را پناه و مرهم باشد. دامنه این نوع حکومت تا آنجاست، که زیر دستان و رعایا را نه بندگان و بردگان، بلکه بزرگان و آقایان جامعه می‌انگارد و هیچ فاصله‌ای را میان خود و مردمان جامعه قرار

زن بیابان نشینی
 رو به پیامبر نموده و
 گفت: ای پیامبر خدا! آیا تو
 هم چون بندگان و بردگان
 غذا می خوری؟ پیامبر خدا
 تبسمی کردند و فرمودند:
 «وای بر تو ای زن! از من
 بنده تر کیستی؟!»

و زمامداران حکومت‌های اسلامی اگر چه از این سو، شاهد و مخاطب هشدارهای صریح پیامبر خدا ﷺ هستند، اما از سوی دیگر نیز، اگر بر فرمان نبوی، راه جویند مورد شفاعت و ضمانت حضرتش هستند، شاید در خلق و خوی پیامبر خدا ﷺ هیچ نکته ای به اندازه کارگشایی از بندگان خدا و رسیدگی و توجه به بینوایان و پابرهنگان، توصیه نشده باشد. تا آنجا که صحابی خود را که به حج علاقهای فراوان داشتند، فراخوانده و فرمود: «اگر کسی گره از کار مسلمانی بگشاید، ثواب آن با ۷۰ حج مقبول برابر است.»^۸

مردی با پیامبر سخن می گفت و بدنش می لرزید. هیبت پیامبر او را گرفته بود. پیامبر رو به او کرد و گفت: برادر بر خودت آسان بگیرد و راحت باش. من پادشاه نیستم. من پسر همان زنی هستم که چون شما غذای مانده و ساده می خورد. من با دست خودم شیر بز می دوشم.

زیردستان از حاکم»، «رسیدگی به امور آنان»، «شجاعت داشتن امت در نصیحت حاکم» و «خاک پاشیدن بر دهان متملق چاپلوس» نکته‌هایی بودند که در هر مجلس و محفلی که یاران او بر گردش می نشستند، از او در عمل می دیدند. سیره مردم‌داری و مدارا و حوصله آن حضرت با مردمان فرودست تا آنجا بود که بسیاری از مشرکان را به او مشتاق می ساخت و آنان را از شرک و کفر به اسلام هدایت می کرد. یکی از نمونه‌های زیبا، اسلام آوردن عدی بن حاتم طایی است که از سرزمین شام به سوی پیامبر خدا ﷺ آمده بود. او خود چنین می گوید: «همراه پیامبر در حال حرکت بودم که پیر زنی رسید و بیش از یک ساعت پیغمبر را معطل کرد. پیغمبر با تبسم و با تسلط بر اعصاب، جواب آن پیر زن را داد، به حدی که من از آن همه حوصله و صبر خسته شدم. آن حضرت با کمال طمأنینه و سعه صدر با پیر زن گفت و گو می کرد؛ این حالت را که دیدم دریافتیم که آن حالت، یک حالت عادی نیست؛ ریاست یک رئیس او را نمی گذارد که این قدر سعه صدر داشته باشد، مخصوصاً اگر دروغ گو و متقلب باشد، آن تقلب و دورویی اش نمی گذارد این قدر حوصله به خرج دهد. جهت دیگر اسلام آوردن من این بود که وقتی وارد خانه پیغمبر شدم، دیدم وضع زندگی اش بسیار ساده و بی آرایش است، به حدی که فرش هم در خانه ندارد، فقط یک پوست گوسفند بود که مرا روی آن نشاند، و خود رسول الله روی خاک نشست، این صحنه، صحنه اول را تأکید کرد، و به خود گفتم نمی شود که کسی دروغ بگوید و ظاهر سازی کند، و وضع زندگی اش این گونه باشد.»^۱

«جوانی به نزدش آمد و گفت: می خواهم زنا کنم. صحابی با عصبانیت بر او حمله بردند. پیامبر ﷺ به آرامی فرمود: به نزد من آی. آن جوان جلو رفت و ایشان فرمود: آیا دوست می داری که کسی با مادر و خواهر و دختر و عمه و خاله‌ها و نزدیکان تو زنا بکند؟ جوان گفت: هرگز! پیامبر ﷺ فرمود: همه بندگان خدا چنین باشند.»

حضرت محمد ﷺ با چنین گفتارهایی به خوبی آشکار می ساخت که کارگزاران حکومت اسلامی، پیش از آن که به مستحبات و امور غیر واجب بپردازند، باید در رفع مشکلات اجتماع بکوشند. ایشان می دانست که گره های کور اجتماع، منشأ مشکلات فکری و فرهنگی جامعه است و تلاش و همت خود را صرف این امور مهم می نمود و خود پیشتاز بود. «تمام سعی و کوشش پیغمبر اکرم این بود که بتواند گره ای از کار مسلمانی باز کند؛ اگر گره ای از کار یک مسلمان می گشود، از نماز شب و بیداری شبش خوشحال تر می شد. از تاریخ و سیره پیامبر به خوبی استفاده می شد که توهین کردن به مسلمانان و بی تفاوت بودن در گرفتاری های آنان، به اندازه ای برای پیغمبر ناراحت کننده و غم انگیز بوده که حتی اگر فرزندان از دنیا می رفت، آن اندازه ناراحت نمی شدند.»^۹

آنچه از نمونه های تاریخی در حکومت پیامبر خدا ﷺ دیده می شود، نمونه هایی است که ایشان به صورت عملی از خود نشان دادند و توده های جامعه آن روز، سینه به سینه و زبان به زبان به عنوان افتخار و عزت، از آن یاد می کرده اند. پیامبر خدا ﷺ برای ثبت سیره خود به هیچ تاریخ نویس و خبرنگاری پاداش و سکه، عطا و در هیچ سند و دفتر رسمی حکومت گزارش های روزانه خود را منتشر نفرمود. در هیچ مجلس و محفلی برای نگهبانی از خود، تیغ به دستان و چماق بر دوشان مزدور را در گوشه و کنار نگمارد و دهان هیچ منتقد و حتی ناسزاگوی خود را نیست، کسی را به بهانه مصلحت شخصی و خودکامگی در بند نکشید و تملق گویانی چاپلوس رادر پی خود روانه نساخت و همواره، خوشتر آن می داشت تا نصیحت گوی او باشند. تاریخ را به نفع خود تغییر نداد و با عمل خالصانه خود تاریخ حکومتش را نگاشت... چه آن که تاریخ همه انبیا و اولیای خدا در گستره زمان و در عمق گمنامی و به واسطه رفتار خالصانه شان نگاشته می شود.

از من بنده تر کیست؟
 مرام پیامبر خدا ﷺ بر پایه احترام و بزرگداشت زیردستان بود، آن سان که امت از حاکم نهراسند و حاکم را پدر و دلسوز خود بیندارند. در جای جای سخن و رفتار او این احترام و دلسوزی آشکار بود. «نهراسیدن



و گفت: ای پیامبر خدا! آیا تو هم چون بندگان و بردگان غذا می‌خوری؟ پیامبر خدا ﷺ تبسمی کردند و فرمودند: «وای بر تو ای زن! از من بنده‌تر کیست؟»^{۱۱} این گفتار صادقانه آن چنان تأثیری بر قلوب و دل‌های پابرهنگان می‌گذاشت که از آنان فداییان و جان برکفان مبارزی می‌ساخت که حاضر بودند تا پای جان بر مرام و راه محمد ﷺ بایستند. این سیره فروتنانه در برخورد با محرومان به ویژه اصحاب صفه بسان بالاترین مرزدها و پاداش‌ها بود. محرومانی که تا چندین ماه جایی جز سکوی مسجد برای استراحت و غذایی جز تکه نان و خرما برای خوردن و جامه‌ای جز یک لنگ پیچیده برپا برای پوشش نداشتند.

اگرچه این رفتارها باعث می‌شد تا برخی از اعراب بادیه‌نشین و دور مانده از تربیت و اخلاق اسلامی برخوردهای ناروایی را از خود نشان دهند، با این حال پیامبر خدا ﷺ جز با مهربانی و تبسم به این رفتارها پاسخی نمی‌دادند. «روزی مردی بادیه‌نشین آمد و عبا مبارک پیامبر ﷺ را با زور و بی‌احترامی کشید، آن چنان که در گردن مبارکش جای آن ردا افتاد. پس گفت: ای پیامبر! از مال خدا به من چیزی بده. آن حضرت از روی مهربانی و لطف به سوی او نگاه فرمود و خندید و گفت که به او عطایی دادند. پس حق تعالی فرستاد که «انک لعلی خلق عظیم» (سوره قلم/۴) به درستی که تو بالاترین و نیکوترین اخلاق را داری.»^{۱۲}

یکی از زنان مسلمان عصر رسول خدا ﷺ می‌گوید: «در هنگام نماز صبح متوجه رسول خدا شدم، او دو جامه کهنه و پاره که با زعفران رنگ شده و رنگ آن پریده بود، بر تن داشت و چوب دستی از چوب معمولی خرما که پوست آن را کنده بود و برگی هم نداشت، همراه او بود. در حالی که زانوانش را در بغل گرفته و نشسته بود. از تواضع و خشوع او به ترس و وحشت افتاده و لرزیدم. کسی که همراه پیامبر نشسته بود به ایشان گفت: ای رسول خدا این زن بی‌نوا می‌لرزد. پیامبر بدون این که به من که پشت سرش بودم، بنگرد، فرمود: ای زن بینوا! آرام بگیر، و همین که این سخن را فرمود، خداوند تمام ترسی را که در دل من بود از میان برد.»^{۱۳}

این داستان نظایر فراوانی در تاریخ اسلام دارد. «مرحوم شیخ طبرسی گفته است که تواضع و فروتنی آن حضرت به مرتبه‌ای بود که در جنگ خیبر و بنی قریظه و بنی نضیر بر درازگوشی سوار شده بود که افسار و پالان آن از لیف خرما بود. بر اطفال و زنان سلام می‌کرد. روزی شخصی با آن حضرت سخن می‌گفت و می‌لرزید، فرمود: «چرا از من می‌هراسی؟ من پادشاه نیستم.»^{۱۴} این در حالی بود که در اوج حکومت قرار داشت و حاکم همه

سرزمین حجاز در آن زمان بود با این حال دعوت بردگان را می‌پذیرفت و با آنان غذا می‌خورد. «ابن مسعود یکی از یاران پیامبر می‌گوید: روزی مردی با پیامبر سخن می‌گفت و بدنش می‌لرزید. هیبت پیامبر او را گرفته بود. پیامبر رو به او کرد و گفت: برادر برخوردت آسان بگیر و راحت باش. من پادشاه نیستم. من پسر همان زنی هستم که چون شما غذای مانده و ساده می‌خورد. من با دست خودم شیر بز می‌دوشم... او هیچ گاه در حال تکیه دادن، نه چیزی خورد و نه چیزی گفت چرا که خوش نمی‌داشت به پادشاهان شبیه باشد.»^{۱۵}

این تواضع و فروتنی و احترام به مردم، نه فقط در کوچه و بازار و مسجد و منزل از او دیده می‌شد، بلکه در اوج جنگ و طوفانی‌ترین صحنه‌های رزم و جهاد نیز، پیامبر خدا ﷺ مظهر و جلوه رحمت و مهربانی و تواضع بود. در یکی از جنگ‌های پیامبر ﷺ یکی از مشرکان به نزد پیامبر آمد و از او پرسشی نمود. آیهای نازل شد که این چنین بود: «اگر یکی از مشرکان از تو پناه خواست، پناهش ده، تا کلام خدا را بشنود، سپس او را به مکان امنش برسان، چرا که آنان قومی نادانند» (توبه، ۶) و پیامبر ﷺ همان برخوردی را که با مردم کوچه و بازار داشت، با او نیز چنان برخورد نمود؛ برخوردی سراسر مهر و محبت و اخلاص. همان برخوردی که جوانان نادان مدینه را نیز، اصلاح می‌کرد. گفته اند: «جوانی به نزدش آمد و گفت: می‌خواهم زنا کنم. صحابی با عصبانیت بر او حمله بردند. پیامبر ﷺ به آرامی فرمود: به نزد من آی. آن جوان جلو رفت و ایشان فرمود: آیا دوست می‌داری که کسی با مادر و خواهر و دختر و عمه و خاله‌ها و نزدیکان تو زنا بکند؟ جوان گفت: هرگز! پیامبر ﷺ فرمود: همه بندگان خدا چنین باشند. آن‌گاه دست مبارکش را بر سینه او گذاشت و گفت: اللهم اغفر ذنبه و طهر قلبه و حصن فرجه؛ خدایا گناهش را ببخش و قلبش را پاک کن و عورتش را از گناه حفظ فرما، جوان از آن پس، به سوی هیچ زن نامحرمی تمایل نیافت.»^{۱۶}

مهربان شجاع

محبت و مهربانی جزء جداناپذیر او بود. «مهر عشق آمیز محمد شامل حال همهٔ خلقان بود. عشق او به کودکان زیانزد است؛ در کوچه سلام‌شان می‌کرد و همبازی ایشان می‌شد. ترانه‌های عامیانهٔ روزگاران بعد، ابیاتی دل‌انگیز حکایتی می‌کنند که چگونه دو نوازش، حسن و حسین، هنگامی که نماز می‌گذازد، از پشت پدر بزرگشان که پیمبر بود بالا می‌رفتند اما خاطرش هرگز از این پسرکان پر نشاط که «گوشوارهٔ عرش» بودند، آزرده نمی‌شد... گفته‌اند: وقتی یکی از صحابه دید که پیامبر بر رخسار حسن (ع) بوسه می‌زند، با لحنی حاکی از افاده، زبان برگشود که «مرا ده پسر است و هرگز یکی‌شان را نبوسیده‌ام». پیمبر ﷺ در پاسخش گفت: «هر که رحمت نیاورد، رحمت نبیند.» محمد ﷺ به سبب عشق به حیوانات نیز مشهور است. یک بار به زنی گنهکار و پلید، که با کشیدن آب از چاه، سگی را از مرگ رهانید بود بهشت را بشارت داد.»^{۱۷}

این رحمت و مهربانی فراگیر، همان چیزی بود که او نیز از حاکمان و یارانش می‌خواست تا در جامعه آن را جاری

فروتنی آن حضرت به مرتبه‌ای بود که در جنگ خیبر و بنی قریظه و بنی نضیر بر درازگوشی سوار شده بود که افسار و پالان آن از لیف خرما بود.

پیامبر نیز به خوبی می‌دانست که پیش قدمان مبارزه و مردان خستگی‌ناپذیر جهاد و شهادت از میان قشرهای پابرهنگه و محروم جامعه اسلامی برمی‌خیزند. از همین رو به آنان عشق می‌ورزید. عشقی عجیب



**گرسنگی و تشنگی،
سادگی و صفا، زهد و اخلاص،
دوری از تجمل و تشریفات و
پرهیز از آداب و تعلقات، از محمد
تصویری ساخته بود، که پای
هر روندهای را در برابر رفتار الهی
او میخکوب می کرد و نگاه هر
بینندهای را متحیرانه بر بلندای
وجودش می دوخت.**

**از فرط گرسنگی بر
شکم خود سنگ می بست
و در برخی روزها از گرسنگی
به خود می پیچید و حتی
خرمای معمولی نمی یافت تا
شکم خود را سیر کند. شب های
پیایی گرسنه می خوابید و
خانواده اش نیز، غذای
شب نداشتند.**

**پیامبر تا آخرین
لحظات حیات پاکش در
فکر گره گشایی از امور مردم و
رسیدگی به امت بود.**

**رسول اکرم آن قدر از ترس خدا
در سجاده اش می گریست، تا
آن که جا نمازش از اشک
خیس می شد.**

سازند. می فرمود: «آیا به شما بگویم که کدام تان به من شبیه تر هستید؟ گفتند: بله ای رسول خدا، فرمود: کسی که اخلاقش نیکوتر و در برخورد با دیگران خوش روتر و بیشتر از دیگران نسبت به برادران دینی اش مهربانتر و بر حق صبورتر باشد و بیشتر خشم خود را فرو نشاند و بیشتر ببخشد و در خشنودی و خشم، برای دیگران انصاف را رعایت کند.»^{۱۸} روایتها و نقلها و داستانها حاکی از آن است که هیچ گاه کسی را برای امور شخصی خود آزار نرساند و کار خود را بر دوش کسی نسپرد و با تحمیل خود بر دیگران کسی را نیازد. به گفته یاران خود: «شجاع ترین، بهترین و بخشنده ترین مردم بود. شبی در مدینه صدایی وحشتناک به گوش رسید و مردم با سرعت به سوی آن صدا شتافتند. دیدند که پیامبر ﷺ در جلوی مردم حرکت می کند، در حالی که سوار بر اسب و بر گردنش شمشیری انداخته بود و به مردم می فرمود: نترسید، سرابی بیش نبود.»^{۱۹} علی (ع) فرمود: «آن هنگام که آتش جنگ گرم می شد و لشکر به هم می رسیدند، همگی به پیامبر پناهنده می شدیم و کسی مانند ایشان به دشمن نزدیک تر نمی شد.»^{۲۰}

شجاعت و دلآوری پیامبر در برابر دشمن بود، اما در برابر خدا و بندگان او آن چنان از خود خضوع نشان می داد که گویا بزرگ این قوم نیست. با این حال در سجاده نیاز، برترین و زاهدترین مرد عالم بود، آن که امیر زاهدان و عارفان، علی (ع) به عبادت او غبطه می خورد و امام سجاد (ع) که خود زینت سجده کنندگان درگاه حضرت حق است، فرمود: «آن قدر از ترس خدا در سجاده اش می گریست، تا آن که جا نمازش از اشک خیس می شد، در حالی که گناهی هم نداشت.»^{۲۱}

زجر کشیده دوران!

پیامبر اُمّی ﷺ و مقتدای نیکوی جهان، زجر کشیده ترین و سختی کشیده ترین انسان روزگار و زمانه خود به شمار می آمد. خود فرموده بود که «از دنیا چیزی را بیشتر از گرسنگی و ترس از خدا دوست نمی داشت.»^{۲۲} سختی ها از او فولادی آبدیده ساخته بود که در تند باد حادثه خم بر ابرو نمی آورد و استوار می ایستاد. علاوه بر آن که از او مردی فراهم آورده بود که محرومان و پابرهنگان را به خوبی می فهمید و زوایای پنهان و وصفناشدنی آنان را درک می نمود. این روحیه و خصلت باعث می شد که گرایش بیشتر صحابی و پیروان او به سمت فقرا و بیچارگان جامعه باشد و از سیره و مرام پولداران و سرمایه داران و مرفهان امت دوری گزینند. تأکید پیامبر خدا ﷺ بر «افتخار دانستن فقر»^{۲۳} و برگزیدن زندگی ساده و فقیرانه در جامعه اسلامی، حتی در اوج قدرت و حکومت باعث شده بود تا فقرا و زجر

کشیدگان جامعه، اسلام و حکومت اسلامی را بهترین پناه و یاری رسان خود بدانند. پیامبر نیز به خوبی می دانست که پیش قدمان مبارزه و مردان خستگی ناپذیر جهاد و شهادت از میان قشرهای پابرهنگ و محروم جامعه اسلامی برمی خیزند، از همین رو به آنان عشق می ورزید، عشقی عجیب. «افزون بر این مسائل، به فقری زیستن محمد ﷺ و تنگی معیشت اعضای خاندان او موضوع اصلی سنت پسند مردم را به وجود آورد. نوشته اند که نانش را از جو نایبخته می پختند، و در برخی خبرها وصف کرده اند که چگونه اهل خانه او، خاصه دختر دلیندش فاطمه (س)، «چند شب پیایی گرسنه می ماندند». این خبر واقعیت دارد که پیامبر ﷺ سنگ بر شکم می بست تا بر گرسنگی چیره شود، و از دست تنگی فاطمه (س) حکایت های سینسوز نقل کرده اند (بیشتر در روایات شیعه). حتی روایت کرده اند که پیامبر بعد از آن که از متعالی ترین مشاهده خویش، در سیر آسمانی، از معراج بازگشت، چون صبح رسید، ناگزیر قدری جو از بازرگانی یهودی بستاند تا گرسنگی فرو بنشانند. عمر بن خطاب که دست تقدیر چنان کرد تا دومین جانشین محمد ﷺ شود، یک بار چون نگاهش بر اهل بیت مستمند پیمبر افتاد، بگریست؛ دلیل گریستنش چون پرسیدند، گفت: تاب این اندیشه ندارم که خسرو و قیصر، فرمانروایان ایران و روم، به مکتب بسیار زیند و رسول خدا از فقر در گرسنگی به سر برد. پیامبر دلدارای اش داد و فرمود: «آنها صاحب این جهانند و ما آن جهان.» مگر خداوند کلید همه خزاین روی زمین بر او عرضه نکرد؟ اما او نپذیرفت، چون می خواست که نزد پروردگار خود بماند؛ همان پروردگاری که «ما داد تا بخورم و بیاشامم». مگر خداوند نمی خواست که او را مانند داوود و سلیمان پادشاهی دهد، اما او ترجیح داد که بنده خدا باشد؟ «چونان بندگان می خورم و چونان بندگان می نوشم، چون بندهام (بنده خدا).»^{۲۴}

ایشان خود را مأموری می دانست که «صدقه ها و پولها را از ثروتمندان گرفته و به فقرا برساند»^{۲۵} و بر این مأموریت می یالید. گرسنگی و تشنگی، سادگی و صفا، زهد و اخلاص، دوری از تجمل و تشریفات و پرهیز از آداب و تعلقات، از محمد ﷺ تصویری ساخته بود، که پای هر روندهای را در برابر رفتار الهی او میخکوب می کرد و نگاه هر بینندهای را متحیرانه بر بلندای وجودش می دوخت. مقتدایی که جامع همه خصایل نیک بود و با ارادهای حتی اندک می توانست بر همه ثروت جهان دست یابد، اما «از فرط گرسنگی بر شکم خود سنگ می بست»^{۲۶} و «در برخی روزها از گرسنگی به خود می پیچید و حتی خرمای معمولی

نمی‌یافت تا شکم خود را سیر کند.^{۲۷} «شب‌های پیاپی گرسنه می‌خوابید و خانواده‌اش نیز، غذای شب نداشتند»^{۲۸}، «هرگز غذای روز یا شب او نان و گوشت با هم در سفره نبود، جز در مهمانی‌ها. در شبانه روز از نان جو و روغن نمی‌توانست دو بار بخورد»^{۲۹}، «تا پایان عمر از آرد جو خالص که غذای همیشگی او بود، نتوانست بخورد و همواره از نان جو سبوس‌دار استفاده کرد، چرا که در آن دوران غریبال نبود و پس از دستاوس کردن آن مقداری از پوست آن را با بازدم خود جدا می‌کرد»^{۳۰} و «حتی از همین نان جو نیز هیچ‌گاه سه روز پیاپی خانواده‌اش نتوانستند بخورند و گاهی سه ماه می‌گذشت و در خانه‌اش آتش برافروخته نمی‌شد، نه برای نان و نه پختن و تنها غذای آنان دو

اگر به اندازه کوه احد، طلا در نزد من باشد، خوشتر آن می‌دارم که پس از ۳ روز دیناری از آن برای من نماند و نیازمندی را بیایم که به آن‌ها بدهم، مگر اندکی از آن را برای پرداخت وامی که بر عهده دارم، بردارم.

چیز سیاه بود، خرما و آب. مگر آن که برخی از انصار که در همسایگی پیامبر ﷺ بودند از گوسفندان و شتران خود، شیر می‌دوشیدند و اندکی از آن را برای حضرت می‌فرستادند.^{۳۱} وضعیتش آن قدر فقیرانه بود که «تا هنگام رحلت از این دنیا، در یک روز دو مرتبه از خوراکی سیر نشد»^{۳۲}، پوشاک او نیز وضعیتی بهتر از غذای او نداشت. (لباسش خشکن و زبر بود، همانند دستانش که با آن بز و میش را شخصاً می‌دوشید و در کنار بردگان می‌نشست و غذا می‌خورد)^{۳۳}، «پوشاک و لباس را آن قدر می‌پوشید تا کناره جامه‌های ایشان از فرسودگی و کهنگی، مانند جامه‌های روغن فروشان می‌شد»^{۳۴}، «همسرش برای استراحت او، عبایش را دو لایه پهن می‌نمود. شبی آن را چهار لایه کرد. چون در بستر خوابید به همسرش گفت بستم چه تغییری کرده است که چون هر شب نیست. آن را به حال اول برگردان»^{۳۵} اگرچه این بستر بهتر از بسترهای دیگر او بود که «از حصیر بافته شده بود و بر روی بدنش اثر و نشانه می‌انداخت. یارانش از او اجازه خواستند تا بر روی حصیر چیزی بگسترانند تا بدنش از تأثیر آن محفوظ بماند. اما خواسته آنان را رد نمود و گفت: مرا با دنیا چه کار است. مثل من و دنیا چون سواری است که زیر درختی در سایه می‌نشیند و سپس به سرعت حرکت کرد و درخت را رها می‌کند»^{۳۶} همه این سختی‌ها و زجرها، گوشه‌ای از مرارت‌های دوران ده ساله خلافت و حکومتش بر دنیای اسلام آن روز است و بیان سختی‌های دوران پیش از بعثت و هجرت خود نوشتاری طولانی را می‌طلبد.

در فکر گره‌گشایی تا آخرین نفس!

ویژگی‌های نیکوی این مقتدای نیکو سیرت و نیکو صورت تا آنجا بود که حتی تا آخرین لحظات حیات پاکش در فکر گره‌گشایی از امور

از یاران خود خواست تا از آینده امت و جانشینی خود، بر کافذ و یا استخوان گتفی سخنی را مکتوب کنند، تا میان امت اختلاف نشود. اما آن‌چه که از آن می‌هراسید، رخ داد و مردی از گوشه‌های سخنی گفت که دلش را رنجاند و قلبش را شکست.



پیامبر پیش از مرگ به مسجد رفته و خود را مهیای قصاص نموده بود و این نشان از آن بود که با پایین ترین مردمان شهر، خود را یکسان می‌دید و حقوق شهروندی را بیشتر از دیگران برای خود، نمی‌خواست.

رسول اکرم ﷺ:
از پنج چیز دست بر نمی‌دارم حتی تا زمان مرگ تا این که پس از من سنت شود. ۱. همراه با بردگان بر روی زمین غذا خوردن. ۲. بر الاغ بی‌پالان سوار شدن. ۳. با دست خود شیر بز دوشیدن. ۴. لباس پشمی پوشیدن. ۵. بر کودکان سلام کردن.

پیامبر چون از دنیا رفت، هیچ درهم و دیناری و غلام و کنیز و گوسفند و شتری به غیر از شتر سواری خود، بر جای نگذاشت. علاوه بر آن که زره او در نزد مردی یهودی از یهودیان مدینه به فرو گذاشته شده بود، آن هم برای ۶۰ کیلو جو که برای همسران خود از او قرض گرفته بود.»

مردم و رسیدگی به امت بود. یاران و نزدیکان او به خوبی به یاد دارند که «در آخرین روزهای زندگی و در بستر بیماری سخت، با آن که یارای راه رفتن نداشت، مقداری پول به نزد او آوردند. به سرعت پول‌ها را در بین مؤمنان تقسیم نمود و سپس شش دینار باقی مانده را به همسرش سپرد. چون خواست بخوابد، نتوانست. بارها به یاران خود گفته بود: به خدا سوگند که جان محمد به دست اوست اگر به اندازه کوه احد، طلا در نزد من باشد، خوشتر آن می‌دارم که پس از سه روز دیناری از آن برای من نماند و نیازمندانی را پیامم که به آن‌ها بدهم، مگر اندکی از آن را برای پرداخت وامی که بر عهده دارم، بردارم، از همین رو همسرش را صدا زد و شش دینار را خواست. چون دینارها را آوردند، پنج دینار آن را برای پنج خانواده از انصار فرستاد و فرمود: یک دینار باقی مانده را هم با عجله انفاق کنید. آن‌گاه فرمود: آسوده شدم و سپس خوابیدم... یاران که منظره را می‌دیدند به یاد داشتند که روزی پس از نماز عصر پیامبر شتابان به سوی خانه می‌رفت، چنان که کسی به او نرسید. چون پیامبر بازگشت از او پرسیدند و او در پاسخ گفت: در خانم تکه‌ای از طلا بود و خوش نداشتم که شب در خانه بماند، دستور به بخشش آن دادم. همسرش دیده بود که در شبی، پیامبر خوابش نمی‌برد و پیاپی از خواب برمی‌خاست و می‌نشست و خوابش نمی‌برد، تا این که صدای مستمندی را شنید و به بیرون رفت. چون بازگشت، آسوده خوابید. سحرگاه همسرش از او پرسید: چه بود که دیشب خوابتان نمی‌برد؟ پیامبر فرمود: شب هنگام هشت درهم برای رسول خدا ﷺ رسید و ترسیدم از این که مرگ مرا بگیرد و این پول در خانه باشد!»^{۳۷}

نیکو مقتلای خوش‌رو و مهربان هیچ دغدغه‌ای در دل نداشت جز رعایت حال بیچارگان و رسیدگی به امور آنان. هیچ از امت

خویش نمی‌خواست جز، ادامه راه او و مراسم که رسیدگی و گره‌گشایی از خلق بود و اجرای احکام خدا. «در هنگام مرگ ساعتی از خود بی‌خود شد، پس چون به هوش آمد فرمود: خدای را خدای را، در مورد بردگانتان، بر آنان، جامه بپوشانید و شکم‌شان را سیر دارید و با آنان خوش گفتار باشید. همسرش، ام سلمه می‌گوید: در پایان عمر شریفش می‌فرمود: نماز نماز، بردگانتان. و تا زبانش گویا بود این دو کلمه را تکرار می‌کرد.»^{۳۸} در آخرین ساعات عمرش لحظه‌ها که می‌گذشت «از یاران خود خواست تا از آینده امت و جانشینی خود، بر کاغذ و یا استخوان کتفی سخنی را مکتوب کنند، تا میان امت اختلاف نشود، اما آنچه که از آن می‌هراسید، رخ داد و مردی از گوشه‌های سخنی گفت که دلش را رنجاند و قلبش را شکست، تا سپس خطاب به آنان گفت: زنان از شما بهترند! و بعد برادر و وصی و جانشین خود را خواست، ابوبکر به نزدش آمد، رو بر گرداند و پس از او عمر، باز رو گرداند و سرانجام همسرش گفت: علی را صدا کنید. و او آمد و گل لبخند بر لبانش شکفت و آنچه که باید در این جهان می‌نهاد به او سپرد.»^{۳۹} «پیش از مرگ به مسجد رفته و خود را مهیای قصاص نموده بود»^{۴۰} و این نشان از آن بود که با پایین ترین مردمان شهر، خود را یکسان می‌دید و حقوق شهروندی را بیشتر از دیگران برای خود، نمی‌خواست.

«چون از دنیا رفت، هیچ درهم و دیناری و غلام و کنیز و گوسفند و شتری به غیر از شتر سواری خود، بر جای نگذاشت. علاوه بر آن که زره او در نزد مردی یهودی از یهودیان مدینه به فرو گذاشته شده بود، آن هم برای ۶۰ کیلو جو که برای نفقه همسران خود از او قرض گرفته بود.»^{۴۱} آنچه که آمد، تنها قطراتی بود از هزاران هزار قطره باران رحمت و جود محمد ﷺ که در طول ۱۰ سال از عمر پربرکت ۶۳ ساله‌اش، سبزترین و بهاری‌ترین و دلنوازترین صحنه‌های آموزنده را شکوفا ساخت، اگر چه بیان همه حادثه‌های زندگی ۶۳ ساله پیامبر هزاران هزار برگ را می‌طلبد. هیچ یک از حاکمان نخواهد توانست در همه زوایا و زمینه‌ها چونان او باشد، اما می‌توان دل به دریای وجود او سپرده و غوطه‌ور در موج‌های خروشان او گشت. محمد ﷺ اگر چه انسانی بود که بر او وحی می‌شد، اما حقیقتی است که تقلید از رفتار و گفتار او و مانایی و جاودانگی او را در گستره زمان به ویژه در حکومت‌های جهان اسلام می‌توان یافت. به گفته فریتیف شوان: «این خصلت محمدی مکارم اخلاقی و معنوی، مبین آن است که شیوه اولیای مسلمان دارای جنبه فردی نیست. مکارم دیگری جز فضایل محمد ﷺ و جود ندارد. پس تنها همین‌هاست که پیروان آیین زندگی او

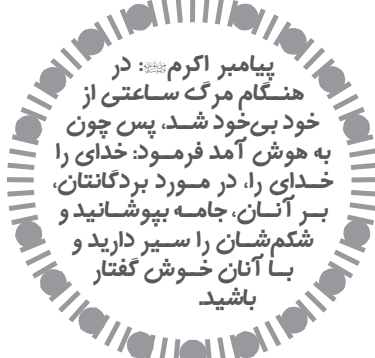
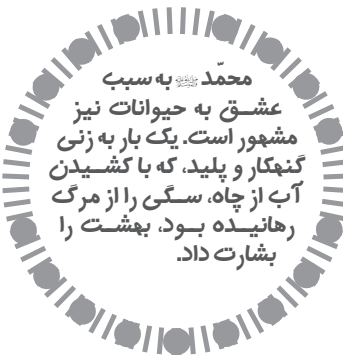


می‌توانند تکرارش کنند. از طریق همین هاست که پیامبر ﷺ در میان امت خود زنده است»^{۴۲} «همین آرمان تقلید از محمد است که مسلمانان را از مراکش گرفته تا اندونزی به این اندازه یکسانی کردار بخشیده است: هر کس به هر جای که باشد، می‌داند که هنگام در آمدن به منزلی چگونه رفتار کند، کدام عبارات تعارف‌آمیز را به کار برد، در همنشینی از چه بپرهیزد، چگونه غذا بخورد، چگونه سفر کند. کودکان مسلمان قرن‌هاست که به این شیوه‌ها پرورش یافته‌اند، و تنها در این اواخر بود که این دنیای سنتی بر اثر هجوم فرهنگ تکنولوژیکی امروز از هم فرو پاشید. آگاهی از خطری که اکنون رویاروی سنت اسلامی قرار گرفته است به یقین وسیله ظهور ناگهانی مکتب اصالت‌اصول اسلامی را چنان فراهم ساخت که دنیای ناهمپای غرب را به شگفت آورد»^{۴۳}

بی‌شک اگر فردای بهتر و زیباتر را می‌جوییم، باید در مسیر بهاری پیامبر اعظم گام نهیم. مسیری که اصول‌گرایی و پافشاری بر اصول انسانی و اسلامی، جداناپذیرترین عنصر آن به شمار می‌رود. شاید بتوان اصول کلی برای یک حاکمیت مردمی را در این حدیث کوتاه از او یافت که همواره می‌فرمود: «از پنج چیز دست برنمی‌دارم حتی تا زمان مرگ تا این که پس از من سنت شود:

۱. همراه با بردگان بسر روی زمین غذا خوردن
۲. بر الاغ بی‌پالان سوار شدن
۳. با دست خود شیر بز دوشیدن
۴. لباس پشمی پوشیدن
۵. بر کودکان سلام کردن»^{۴۴} اصولی مبتنی «بر عدالت و قسط»، «گره‌گشایی از کار خلق»، «مهرورزی و مدارا»، «قاطعیت با ستمگر»، «یکسان دانستن خود با فرودستان و پابرهنگان»، «بر خوردن با تملق و چاپلوسی»، «صداقت و راستی در برخورد با مردم»، «فروتنی و خشوع» و «ساده زیستی و قناعت».

این اصول و آموزه‌های الهی، آن سان در میان جامعه اسلامی رسوخ یافت، که حاکمان پس از او نیز با آن که جایگاه آسمانی وصی او را غاصبانه تصاحب نمودند، اما ناگزیر از آن بودند که در ظاهر گام در مسیر او نهند و برای رضایت افکار عمومی و کسب مقبولیت در میان امت، چونان او جلوه کنند و چون او در ظاهر نمایان شسوند. جامعه اسلامی اگر چه نظیر محمد ﷺ و حکومت ده ساله‌اش را هیچ‌گاه با آن زوایا و امنیت و آرامش تجربه نکرد، اما ۲۵ سال پس از او علی (ع)، وصی و تربیت یافته او جرعه‌ای خوشگوار از شهد شیرین حکومت نبوی را به کام عطشناک نسل سوم بعثت و انقلاب نبوی نوشاند، اما دریغ که



دیگر نه از تاک، نشانی مانده بود و نه از تاک نشان! تنها زمزمه‌ای غریب از غزلواره حضورش باقی بود تا باز ماندگان دوران محمد ﷺ در تنهایی‌شان با نخل و چاه و ماه، آن را زمزمه نمایند:

هذا حبیبی، هذا طیبی
 هذا ادیبی، هذا دوائی
 هذا مرادی، هذا فوادی
 هذا عمادی، هذا لوائی^{۴۵}

پی‌نوشت‌ها:

۱. بگو اگر خدا را دوست دارید از من پیروی کنید، تا خدا دوستتان بدارد.
۲. این نام از نام مقاله «مقتدای نکو» از کتاب محمد رسول خدا ﷺ - نوشته آنه ماری شیمیل، انتشارات علمی فرهنگی الهام گرفته شده است.
۳. جلال الدین محمد بلخی مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۱۳۵
۴. نهج الفصاحه، ترجمه ابو القاسم پاینده، ص ۳۴۳، انتشارات علمی فرهنگی
۵. همان، ص ۳۴۳
۶. همان، ص ۳۳۳
۷. همان، ص ۵
۸. بحار الانوار، مجلسی، ج ۷۴، ص ۲۸۵
۹. اخلاق در اداره، آیت الله حسین مظاهری، ص ۱۶، فرمانداری قم
۱۰. همان، ص ۱۷
۱۱. بحار الانوار، مجلسی، ج ۱۶، ص ۲۲۵
۱۲. منتهی‌الآمال، شیخ عباس قمی، ج ۱، ص ۶۳، انتشارات هجرت
۱۳. الطبقات الكبرى، ابن سعد، ج ۱، ص ۳۰۵، انتشارات فرهنگ و اندیشه
۱۴. منتهی‌الآمال، شیخ عباس قمی، ج ۱، ص ۶۰، انتشارات هجرت
۱۵. محمد پیامبری برای همیشه، حسن رحیم پورازغدی، ص ۱۶، انتشارات فرهنگ اسلامی
۱۶. منتهی‌الآمال، شیخ عباس قمی، ج ۱، ص ۵۶، انتشارات هجرت
۱۷. محمد رسول خدا، آنه ماری شیمیل، ص ۸۳، انتشارات علمی فرهنگی
۱۸. سنن النبی، علامه سیدمحمد حسین طباطبایی، ترجمه

- لطیف راشدی، ص ۸۹، انتشارات همگرا
 ۱۹. همان، ص ۷۶
 ۲۰. همان، ص ۷۷
 ۲۱. همان، ص ۸۶
 ۲۲. همان، ص ۸۶
 ۲۳. قال رسول الله ﷺ: الفقر فخری، سفینه البحار، شیخ عباس قمی، جلد ۲، ص ۳۷۸
 ۲۴. محمد رسول خدا ﷺ، آنماری شیمیل، ص ۸۰، انتشارات علمی فرهنگی
 ۲۵. سنن النبی، علامه طباطبایی، ترجمه لطیف راشدی، ص ۱۳۲، انتشارات همگرا
 ۲۶. طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۲۸۲، انتشارات فرهنگ و اندیشه
 ۲۷. همان، ص ۳۸۶
 ۲۸. همان، ص ۳۸۲
 ۲۹. همان، ص ۳۸۵
 ۳۰. همان، ص ۳۸۹
 ۳۱. همان، ص ۳۸۳
 ۳۲. همان، ص ۳۸۸
 ۳۳. همان، ص ۳۵۷
 ۳۴. ص ۴۳۵
 ۳۵. همان، ص ۴۴۰
 ۳۶. همان، ص ۴۴۱
 ۳۷. همان، ص ۲۲۶ و ص ۲۲۷
 ۳۸. همان، ص ۲۴۰ و ص ۲۴۱
 ۳۹. الارشاد، شیخ مفید، ج ۱، ص ۲۵۳، دفتر نشر فرهنگ اسلامی
 ۴۰. طبقات، ابن سعد، ج ۲، ص ۲۴۱، انتشارات فرهنگ و اندیشه
 ۴۱. منتهی‌الآمال، ج ۲، شیخ عباس قمی، انتشارات هجرت
 ۴۲. محمد رسول خدا ﷺ، آنماری شیمیل، ص ۵۱، انتشارات علمی فرهنگی
 ۴۳. همان، ص ۹۷
 ۴۴. سنن النبی، علامه محمد حسین طباطبایی، ترجمه لطیف راشدی، ص ۹۶، انتشارات همگرا
 ۴۵. ترجمه: یار من است این، طیب من است این / ادیب من است این، دوی من است این / رهبر من است این، قلب من است این / تکیه‌گاه من است این، پرچم من است این.